

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

چهارشنبه ۲۶ فبروری ۲۰۲۰

فریده نوری

تو نیستی که ببینی

تقدیم به مرجان عزیزم



تو نیستی که ببینی

چگونه عطر تو در عمق لحظه ها جاری ست

چگونه عکس تو در برق شیشه ها پیداست

چگونه جای تو در جان زندگی سبز است

هنوز

پنجره باز است

تو از بلندی ایوان به باغ می نگری



درخت ها و چمن ها و شمعدانی ها
به آن ترنم شیرین به آن تبسم مهر
به آن نگاه پر از آفتاب می نگرند
تمام گنجشکان

که در نبود تو
مرا به باد ملامت گرفته اند
ترا به نام صدا می کنند
هنوز نقش ترا از فراز گنبد کاج
کنار باغچه

زیر درخت ها لب حوض
درون آئینه پاک آب می نگرند

تو نیستی که ببینی چگونه پیچیده ست
طنین شعرنگاه تو در ترانه من
تو نیستی که ببینی چگونه می گردد
نسیم روح تو در باغ بی جوانه من
چه نیمه شب ها، کز پاره های ابر سپید
به روی لوح سپهر
تو را

چنان که دلم خواسته است ساخته ام!

چه نیمه شب ها، وقتی که ابر بازیگر
هزار چهره به هر لحظه می کند تصویر
به چشم هم زدنی
میان آن همه صورت ترا شناخته ام!

به خواب می ماند
تنها به خواب می ماند
چراغ، آئینه، دیوار بی تو غمگینند
تو نیستی که ببینی
چگونه از دیوار
به مهربانی یک دوست از تو می گویم

تو نیستی که ببینی چگونه از دیوار
جواب می شنوم

تو نیستی که ببینی چگونه دور از تو
به روی هر چه در این خانه است
غبار سُربی اندوه، بال گسترده است
تو نیستی که ببینی، دل رمیده من
به جز تو، یاد همه چیز را رها کرده ست
غروب های غریب
در این رواق نیاز
پرندۀ ی ساکت و غمگین،
ستاره بیمار است
دو چشم خسته من
در این امید عبث
دو شمع سوخته جان، همیشه بیدار است
تو نیستی که ببینی....

(فریدون مشیری)